

انسان همیشه چاویدان

دکتر محمد عسکری

جراح، نویسنده (آلمان - دوسلدرف)

و این را عملی زشت و گناهی بزرگ می‌دانستند (هنوز هم در بیشتر کشورها این عمل را سرزنش می‌کنند و این عمل را عملی غیرقابل قبول می‌دانند) کلیسا سخت آشفته و این عمل را به شدت مورد انتقاد قرار داد، در سال ۱۷۵۷ عصبانیت عمومی طوری برانگیخته شده بود که اداره شهرداری از دفن افراد خودکشی کرده در قبرستان‌های عمومی خودداری می‌کرد و به جنازه‌های این نوع افراد بی‌احترامی می‌کردند و آنهایی که در خودکشی موفق نمی‌شدند دولت، ملیت و هویت آنها را لغو می‌کرد، این مسایل سبب گردید که **دیوید هیوم** در موضع دفاع و بحث و گفتگو درآید.

دیوید هیوم در تاریخ ۱۷۱۱/۴/۲۶، در شهر ادینبورگ متولد و درگذشت این فیلسوف انگلیسی در تاریخ ۱۷۷۶/۸/۲۵ می‌باشد. هیوم ۳ سال در شهر ادینبورگ^(۲) در رشته حقوق تحصیل کرد و در این مدت مطالعات زیادی را در مورد فیزیک و **نیوتن**^(۳) انجام داد. در سال‌های ۱۷۳۶-۳۴ به فرانسه سفر کرد و در آنجا تحصیلات خود را با فلسفه ادامه داد. لازم است که گفته شود نوشته‌های وی در مورد اخلاق، دین، خرافات، روح و جسم و خودکشی هنوز در دانشگاه‌های اروپا مورد بحث و گفتگو می‌باشد. این نوشته‌های **هیوم** که چیزی جز بحث و گفتگو و نظرخواهی در برداشت، دیگران را برانگیخت که وی را خدانشناس و بی‌دین معرفی نمایند.

در حالی که فیلسوف دیگری به نام آدام اسمیت^(۴) بیشتر به این موضوع تکیه کرده و

● مگر انسان اختیار خود و بدن خود را ندارد؟
● مگر انسان‌هایی که در اثر بیماری‌های درازمدت از زندگی چیزی

سردبیر محترم مجله در شماره ۷ بهار ۸۳ مطلبی را تحت عنوان خودکشی مطالعه و مرا برآن داشت این مطلب را از نظر **دیوید هیوم**^(۱) که در سال ۱۷۵۷ میلادی به رشته



جز تحمل درد و رنج ندارند و این حس را دارند که موجودی زاید بوده و سربار خانواده و جامعه می‌باشند اجازه ندارند به زندگی خود خاتمه داده و به این زندگی پر از درد خاتمه دهند؟

این سوالاتی است که هنوز و در زمان حال مورد بحث و گفتگو می‌باشد!

علت اینکه **دیوید هیوم** را برآن داشت این سوالات را مطرح و مورد بحث و گفتگو قرار دهد این بود که در سال‌های ۱۷۵۷-۱۷۵۸ میلادی خودکشی در انگلستان شدت گرفته بود

تحریر درآورده، برای مجله زیبا و خواندنی شما نیز مورد بحث و گفتگو قرار دهم:

دیوید هیوم سوال می‌کند:

● آیا خودکشی در مقابل خداوند یک جنایت است؟

● آیا در مقابل خانواده، فامیل و اجتماع و نسل‌های آینده یک خیانت است؟

● آیا انسانی که دست به این عمل می‌زند در مقابل خداوند، جامعه، خانواده و نسل‌های آینده جواب‌گو خواهد بود؟

هیوم را سخت مورد انتقاد قرار داد و هیوم را برانگیخت تا برای دفاع از خود و اینکه او نیز خداشناس می باشد این موضوع را بیشتر مورد توجه قرار دهد.

هیوم می نویسد:

آفریدگار، کیهان، زمین، طبیعت و همه موجودات زنده بزرگ و کوچک و این طبیعت با همه زیبایی هایش، چنان از نظم و ترتیبی برخوردار می باشد که هر کدام به نوبه ی خود وظایف تعیین شده قبلی را یعنی قبل از آفرینش به بهترین وجه و بدون کوچک ترین نقصی به انجام می رسانند و از مسیر خود خارج نگردیده و از یک هم آهنگی بی نظیر و شایسته ای برخوردار می باشند.

هیچ قدرتی جز قدرت آفریدگار قادر به دست زدن و دگرگون کردن این آفرینش نمی باشد، این آفرینش از چنان نیروی عقلانی و بدنی برخوردار می باشد که با جزئی ترین خللی در روند نظم و تربیت آنان، حیات و زندگی آنها در هم می پاشد.

قانون طبیعت و قانون زندگی، گاهی غیرهم آهنگ بوده ولی با این وجود تکمیل کننده ی یکدیگرند.

هیوم می نویسد، اگر به روح و جسم معتقد باشیم و اینکه روح نامرئی و جاویدان بوده و این جسم است که نابودشدنی است، بنابراین اساس انسان جاویدان و زنده است. وی با اتکا کردن به حضرت مسیح (ع) و اینکه جسم یک ماده نابودشدنی است و حضرت مسیح (ع) نمونه جاویدبودن و زنده بودن می باشد.

از سویی دیگر می نویسد در زندگی تناسبی بین شهامت اخلاقی، شخصیت و خوشبختی وجود نداشته تنها آفریدگار است که جزای خوبی و بدی را در زندگی بعد از مرگ خواهد داد.

آیا می توان گفت که خداوند غیر از آفرینش وظیفه ی دیگری را بر عهده

دارد و در این دنیا عدالت و خوشبختی را بین همه بندگان خود به طور مساوی تقسیم کرده و می کند؟

چرا در این دنیا ظلم و ستم به انسان هایی که از اخلاق و معنویت برخوردار هستند روز به روز افزایش می یابد؟

آیا می توان گفت خداوند علاوه بر آفرینش، عدل و مساوات را بین همه آفرینندگان خود تقسیم نموده و همه با هم برابرند و کسی به کسی ظلم و

زندگی در این دنیا دل برمی کنند و به زندگی خود خاتمه می دهند باید جواب گو باشند؟

آیا اختیار وجود و جسم خود را ندارند؟

آیا به زندگی خود خاتمه دادن بی توجهی به قوانین الهی است و یا زیرا گذاشتن قوانین الهی و طبیعی است که به وظیفه اخلاقی خود لطمه وارد آورده و در مقابل خداوند، خانواده، جامعه و نسل های آینده جوابگو می باشد؟



با در نظر گرفتن سیارات، زمین و همه موجودات و طبیعت و نظم و ترتیبی که ذکر شد و با در نظر گرفتن اینکه ما نیز آفریده ی آفریدگار بوده و جزئی از طبیعت می باشیم، نه اینکه طبیعت جزئی از ماست، ما نیز به امر قوانین الهی و طبیعت باید در نگهداری طبیعت و وجود خودمان کوشا باشیم و دست برد به قوانین الهی و طبیعی گناهی نابخشودنی است.

رومی های قدیم و اروپایی های مدرن امروزی معتقد بوده و هستند که مثلا عوض کردن مسیر آب رودخانه ها و دست برد به طبیعت و خودکشی هر دو گناه بوده و انسان در مقابل

تعدی روا نمی دارد و نباید رواداشت؟
آیا می توان گفت یا معتقد بود که با این همه ظلم و ستمی که از طرف قدرتمندان به آنها که دارای اخلاق و پاکی هستند، رواست. آیا این نیز عدالت است؟

در اینجا هیوم به مساله متافیزیک^(۵) اشاره کرده که روح نامرئی و جاویدان بوده و نخواهد مرد، آن جسم است که از بین می رود و فلسفه افلاطون را به کار می برد:
آیا آنها که به علت های گوناگون از



صیقل زد و فرزندانى برومند و با شهبامت تحویل اجتماع داد.

● آیا می توان گفت بودن و نبودن من در جهان تاثیری نخواهد داشت؟

● آیا می توان گفت بودن و نبودن سیارات، کره زمین، خورشید و ماه یکسان و بی فایده و یا بی تاثیر است؟

بودن من برای اجتماع و نسل های آینده می تواند و باید سرمشقی از کار و کوشش جد و جهد و به رسیدن هدف های عالی باشد.

هیوم سوال می کند: آیا شما فکر می کنید من از بودن در این جهان رنج می برم؟

خود پاسخ می دهد: این طور نیست، من یک امانت خدادادی می باشم و باید در حفظ آن حداکثر کوشش خود را بکنم.

این جان عاریت که به حافظ سپرده است روزی رُخش به بینم و تسلیم وی کنم دو نیروی ضد و نقیض همیشه وجود دارد:

● راه کوشش و فعالیت و خسته نشدن در زندگی روزمره.

● و یک نیروی خارجی که امکان گمراه شدن و تسلیم شدن در مقابل مشکلات را فراهم می سازد.

بهبتر است با این نیروی زهر آگین یعنی ضعف و کم ارادگی (در مقابل مشکلات مبارزه کرد) و در مقابل این نیروی زهر آگین و اهریمنی ایستادگی نمود.

زندگی هیچوقت فقط ناز و نعمت و آسودگی نیست با پشت سر گذاشتن و غلبه بر مشکلات می توان موفق گردید و چنین است و بس. در خیلی مواقع می توان به طبیعت پناه برد و از طبیعت آموخت و سپاسگزار بود.

توحید

فضل خدای را که تواند شمار کرد؟ یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات چندین هزار صورت الوان نگار کرد ترکیب آسمان و طلوع ستارگان از بهر عبرت نظر هوشیار کرد بحر آفرید و برو درختان و آدمی خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت اسباب راحتی که نشاید شمار کرد آثار رحمتی که جهان سر به سر گرفت احمال متنی که فلک زیر بار کرد از چوب خشک میوه و درنی شکر نهاد وز قطر دانه ای در شاهوار کرد مسمار کوهسار بنطع زمین بدوخت تا فرش خاک بر سر آب استوار کرد اجزای خاک مرده به تاثیر آفتاب بستان میوه و چمن و لاله زار کرد ابر آب داد بیخ درختان تشنه را شاخ برهنه پیرهن نو بهار کرد

چندین هزار منظر زیبا بیافرید تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد توحید گوی او نه بنی آدمند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد شکر کدام فضل بجای آورد کسی حیران بماند هر که درین افکار کرد گویی کدام؟ روح که در کالبد دمید یا عقل ارجمند که با روح یار کرد لالست در دهان بلاغت زبان وصف از غایت کرم که نهان و آشکار کرد سر چیست تا بطاعت او بر زمین نهند جان در رهش دریغ نباشد نثار کرد بخشنده ای که سابقه فضل و رحمتش ما را بحسن عاقبت امیدوار کرد پرهیز کار باش که دادار آسمان فردوس جای مردم پرهیز کار کرد نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد



هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت
دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد
دنیا که جسر آخرتش خواند مصطفی
جای نشست نیست بپاید گذار کرد
دارالقرار خانه جاوید آدمیست
این جای رفتنت و نشاید قرار کرد
چند استخوان که هاون دوران روزگار
خردش چنان بکوفت که خاکش غبار کرد
ظالم بمرد و قاعده زشت از او بماند
عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

عیسی بعزلت از همه عالم کناره جست
محبوبش آرزوی دل اندر کنار کرد
قارون ز دین برآمد و دنیا بر او نماند
بازی ریک بود که موشی شکار کرد
ما اعتماد بر کرم مستعان کنیم
کان تکیه باد بود که بر مستعار کرد
بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست
بی دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد
وین گوی دولتست که بیرون نمی برد
الا کسی که در از لش بخت یار کرد
بیچاره آدمی چه تواند به سعی و رنج
چون هر چه بود نیست قضا کردگار کرد
او پادشاه و بنده و نیک و بد آفرید
بدبخت و نیک بخت و گرامی و خوار کرد
سعدی بهر نفس که بر آورد چون سحر
چون صبح در بسیط زمین انتشار کرد
هر بنده‌ای که خاتم دولت به نام اوست
در گوش دل نصیحت او گوشوار کرد
بالا گرفت و دولت والا امید داشت
هر شاعری که مدح ملوک دیار کرد
شاید که التماس خلعت مزید
سعدی که شکر نعمت پروردگار کرد

- چه باید گفت و چه باید کرد؟
- چه علت‌هایی می‌تواند انسان را
- وادار به خودکشی کند؟
- آیا نمی‌توان علت اصلی را در

ضعف و بی‌ارادگی جستجو کرد؟
وقتی ضعف و درد به جای عشق به
زندگی بر انسان غلبه کرد و انسان را از پای
در آورد، بی‌ارادگی بر او مسلط می‌گردد.
وقتی بیماری‌های روانی، ورشکستگی‌های
اقتصادی و شکست‌های سیاسی و در نتیجه
ضعف بر انسان غلبه کند، نبودن خود را بر بودن
ترجیح می‌دهد.
نمی‌دانم دارای چه افکاری می‌باشند و در درون
آنها چه می‌گذرد؟

- آیا فکر می‌کنند موجودی زاید و سربار جامعه هستند؟
- آیا فکر می‌کنند مورد تنفر خانواده و جامعه می‌باشند؟
- آیا بهترین علاج آن پناه بردن به خداوند و ایمان و نیروی جسمانی و عقلانی که در انسان نهفته است نیست؟
- آیا انسان نمی‌تواند به درد و ضعف غلبه کرده و در مقابل عشق به زندگی را به خاتمه دادن به زندگی ترجیح دهد، این خود نیز لازمه‌ی داشتن اعتماد به نفس می‌باشد که در هر انسان وجود دارد و بهتر است که مقاومت در مقابل حوادث و ناملایماتی را که در زندگی وجود دارد، از طبیعت آموخت!

به طور کلی انسان از مرگ می‌ترسد حتی از مرگ طبیعی.
با توجه به اینکه کوچک‌ترین و پست‌ترین موجودات برای رفع خطر و حفظ جان خود در مقابل حوادث ناگهانی حداکثر نیروی جسمانی و عقلانی خود را برای رفع خطر به کار برده و برای حفظ امانت خدادادی می‌کوشند، انسان که اشرف مخلوقات است نیز از چنین نیرویی قوی‌تر برخوردار می‌باشد و بودنش برای جامعه و کمک و پیشرفت جامعه می‌باشد.

هیوم سوال می‌کند: که آیا شما معتقدید از سرنوشتی که قبلاً برای من تعیین گردیده روی گردان هستم و از مشکلاتی که در زندگی روزمره به سراغ من می‌آید تسلیم گردیده و به

زندگی خود خاتمه خواهم داد؟ نه اینطور نیست. ما اگر باز به گفته افلاطون مراجعه کنیم که شهامت اخلاقی و اعتماد به نفس را می‌توان با تربیت خانوادگی و پرورش روح و روان در نونهالان تقویت کرد، بنابراین تربیت خانوادگی و پرورش صحیح نونهالان و جوانان بزرگ‌ترین عامل اصلی می‌باشد.

بیشتر خانواده‌ها از شخصیت و نیروی درونی که در انسان نهفته است یا اطلاع ندارند یا قادر به رشد و تربیت نیستند و به این اصل مهم توجه نکرده و در اثر بی‌توجهی مشکلاتی را برای نونهالان و جوانان و رشد صحیح آنها به وجود می‌آورند.

از طرفی دیگر مشکلات اجتماعی و اقتصادی موجب می‌گردد که بیشتر خانواده‌ها این امر قابل توجه را نادیده گرفته و بیشتر متوجه مشکلات خود باشند. این غفلت‌های خانوادگی و اجتماعی و در آموزش و پرورش باعث افسردگی، دلسردی و در نتیجه باعث بیماری‌های روانی و ضعف می‌گردد.

وقتی جوانی نتواند در خانواده مشکلات زندگی



در کشور آلمان با همه‌ی گرفتاری‌هایی که در اثر بیکاری جامعه را درگیر کرده است، تشکیلات وسیعی برای برطرف کردن مشکلات خانواده‌ها وجود دارد. خانواده‌ای که به فرزند خود تعدی نماید و فرزند خود را تحت فشار قرار دهد، فرزند را از قیمیت پدر و مادر درآورده و مسوولیت پرورش آنها را در مدارس مخصوص شبانه‌روزی به عهده می‌گیرند و تا زمانی که چنین جوانانی به حد رشد برسند مانع از ملاقات این گونه پدر و مادران با فرزندانشان

آلمان و آزادی‌های بیش از حد بخصوص شامل دختران گردیده و دختران حتی از سن ۱۴ تا ۱۵ سال از این آزادی‌ها سواستفاده کرده و مرتکب اعمالی می‌گردند که در تربیت اجتماعی ما ایرانی‌ها ابدا قابل قبول نیست، از قبیل: فرار از خانواده و آلوده شدن و آبتن شدن، التبه دولت آلمان این نوع جوانان را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و با پناه دادن آنها در خوابگاه‌های شبانه‌روزی تا آنجا که امکان داشته باشد مخارج آنها را به عهده می‌گیرد، من سعی خواهم کرد در یکی از شماره‌های آینده مشکلات ایرانی‌ها و جوانان ایرانی را که بعد از انقلاب به عنوان پناهنده سیاسی مقیم کشور آلمان گردیده‌اند بحث و گفتگو کنم، (رجوع شود به مقاله فرار جوانان).

در اینجا روی سخن من با جوانان کشور عزیزم ایران می‌باشد:

فریب این نوع آزادی‌ها را نخورند، که در حال حاضر فساد را به درجه‌ای رسانده‌اند که باعث سردرگمی عجیبی شده است، ما ایرانی‌ها دارای فرهنگی کهن و غنی هستیم، و اگر پدران، مادران و جوانان کشورمان بتوانند از یک آزادی نسبی برخوردار گردند که جوانان ما به سوی این آزادی‌های سم‌آلود غرب کشانده نشوند جای بسی خوشبختی است.

محیط خانواده باید به محیطی پر از عشق، صفا، محبت، گفتگو و رد و بدل افکار تبدیل گردد، من خود معتقدم که ما می‌توانیم حتی از فرزندان خود بیاموزیم و با تبادل نظریه‌ها و احترام گذاشتن به فرزندانمان، حس کنند که محیط خانوادگی محیطی است آزاد، محیطی است که با همه گرفتاری‌های اجتماعی می‌توان به آن اهمیت داد.

اگر پدر و مادری از تربیت فرزند خود عاجز هستند و در گفتگو نمی‌توانند فرزند خود را درک کنند به مشاورین، به روان‌شناس یا روان‌پزشک مراجعه نمایند.

خود را مطرح کند، وقتی انسان نتواند در محیط آموزش و پرورش مشکلات درونی و روانی خود را مطرح نماید و دردها و ناراحتی‌های او را سرسری گرفته و محیط خانوادگی سراسر غم و غصه و توام با نگرانی باشد، در اینجا ضعف بر عشق به زندگی مسلط گردیده و در نتیجه جوانان به مواد مخدر و مشروبات الکلی پناه برده که نتایج مرگباری را دربردارد.

تربیت نونهالان و جوانان وظیفه مشکلی است، امروزه در آلمان نوجوانان و جوانان در اثر کم‌توجهی خانواده و... به مواد مخدر و مشروبات الکلی پناه برده و تعداد آنها که معتاد به مواد مخدر هستند روز به روز افزایش می‌یابد، من خود در شغل پزشکی ام جوانانی را می‌شناختم و یا می‌شناسم که در اثر افراط در مصرف مواد مخدر به زندگی خود در این جهان پایان داده و یا در اثر مبتلا شدن به بیماری **ایدز** و بالاخره مرگ بر آنها مسلط گردیده و یا مسلط خواهد شد.

برای این معتادین، عشق به زندگی مفهومی ندارد و حتی برای خرید مواد مخدر دست به اعمال زشت و جنایی می‌زنند که بتوانند بودجه‌ی مواد مخدر خود را تامین کنند. تفاوت اجتماعی ما با آلمانی‌ها در این است که در تربیت خانوادگی ما ایرانی‌ها، فرزند باید بدون چون و چرا تسلیم گردد، اظهارنظر نکند و در بعضی خانواده‌ها فرزندان خود را به عنوان برده می‌نگرند و حتی در ضرب و شتم آنها نیز کوتاهی نمی‌کنند.

این جامعه‌ی کشور آلمان نیز با این نوع خانواده‌ها برخورد می‌کنیم ولی در مقایسه با دیگر کشورها خیلی کمتر و قابل مقایسه نیست. برعکس و از سویی دیگر بی‌تفاوتی پدر و مادران آلمانی در تربیت و پرورش فرزندان خود روز به روز افزایش یافته و جوانان بیش از پیش از آزادی‌های زیان‌آور و خطرناک برخوردار می‌باشند.

این نوع بی‌تفاوتی‌های پدران و مادران در کشور



می‌شوند. این تشکیلات نیز محل مشورت و کسب تکلیف، خانواده‌هایی است که از تربیت فرزند خود عاجز گردیده‌اند (به نام اداره جوانان). اگر تربیت و پرورش نونهالان و نوجوانان مسیر طبیعی خود را طی کند، جوانان خواهند آموخت که انسان مانند طبیعت نباید از هر طوفانی بلرزد و هیچ‌وقت از بودن خود شکایت نخواهد کرد، می‌آموزند زندگی پستی و بلندی دارد، تلخی و شیرینی دارد. باید برای برکناری غم در خانواده کوشید، محیط خانواده تبدیل به محیط صلح و صفا گردد. من که هر چند وقت به وطن عزیزم ایران مسافرت می‌کنم معمولا در تاکسی‌های جای درد و دل است، چون راننده تاکسی از برخورد با مسافری خود درک می‌کند این مسافر حتما مقیم خارج است، در همین اواخر که مسافر یک تاکسی بودم، آقای راننده تاکسی یک موسیقی غم‌انگیز و دلخراشی را گذاشته بود.

گفتم: آقا این آهنگ خیلی غم‌انگیز است.
گفت: آقا من با غم بزرگ شده‌ام و از غم و غم خوردن خیلی لذت می‌برم: زندگی من یعنی غم.
گفت: اصلا می‌دانی چرا؟ من در یک خانواده پر از غم و غصه بزرگ شده‌ام. در خانواده ما خنده و گفت و شنود وجود ندارد.
گفتم: شما هنوز جوان هستید چرا از موسیقی شاد استفاده نمی‌کنید؟
گفت: موسیقی شاد، مثلا چه موسیقی.
گفتم: موسیقی‌های اصیل و نام چند استاد

موسیقی را بردم.

گفت: اطلاع ندارم.

گفتم: تفریحات شما چیست؟

گفت: تفریح؟!

گفتم: بله.

گفت: خیلی دلت خوش است معلوم است که از فرنگ می‌آیی.

گفتم: درست است ولی من توی همین آب و خاک بزرگ شده‌ام و فرنگی مآب نشده‌ام.

گفت: ما که تفریحی جز غم و غصه و از صبح تا شب زحمت کشیدن و زندگی کردن نداریم.

گفتم: بالاخره ساعات فراغت دارید؟

گفت: آقا اینقدر خسته می‌شوم، به گوشه‌ای پناه می‌برم و شنیدن همین موسیقی‌ها تفریح من است، همین موسیقی‌های غم‌آور.

گفتم: دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد.

گفتم: چرا برای رفع خستگی از این همه زیبایی‌های طبیعت استفاده نمی‌کنید؟

گفت: طبیعت و زیبایی که در اینجا وجود ندارد.

گفتم: همین چند لحظه پیش از کنار پارکی عبور کردیم، آیا تا به حال آنجا رفته‌ای؟

گفت: نه.

گفتم: آیا ورزش می‌کنی؟

گفت: آقا ورزش؟!

گفتم: بله ورزش.

گفت: حوصله می‌خواهد، پول و مول می‌خواهد، وقت می‌خواهد که به ورزش بپردازم.

گفت: مگر نشیندی من اینقدر خسته و بی‌حال

می‌گردم که دیگر حوصله هیچ کار را ندارم.

گفتم: پیاده‌روی، دیگر جواب نداد.

وقتی خواستم پیاده شوم **گفت:** آقا تا بحال با من هیچ کس اینطور صحبت نکرده، ما که راهنما نداشته و نداریم، نه پدر، نه مادر، نه خواهر و نه برادر، همه گرفتارند.

گفت: شغل شما چیست؟

گفتم: من پزشک می‌باشم.

گفت: آیا در تهران آدرس داری؟

گفتم: نه.

در موقع خداحافظی **گفتم:**

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
 یا دم از کشته خویش آمد و هنگام درو
 گفتم ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید
 گفت با این همه از سابقه نومید مشو

پانوشته‌ها:

- 1-David Hume ۱- دیوید هیوم
- 2-Edinburg ۲- ادین بورگ
- 3-Neuton ۳- نیوتن
- 4-Aamd Smit ۴- آدام اسمیت
- 5-Metaphisic ۵- متافیزیک- دنیای غیرمادی

منبع:

David Hume: Die Naturgeschichte -

Der Religion Umd - Uber Selbst Mord